



# خاله ریزه

## افسانه ای از ترکیه

یکی بود، یکی نبود. پیرزنی بود ریزه میزه که صدایش می کردند: "خاله ریزه" یک روز، خاله ریزه به بازار رفت. یک گوساله خرید. گوساله را برداشت و به طرف خانه راه افتاد. رفت و رفت تا به جوی آبی رسید. گوساله ترسید که از جوی آب پَرد.

خاله ریزه رفت پیش سگ و گفت: «ای سگ! گوساله را گاز بگیر. چون از جوی آب نمی پَرد، به آن طرف نمی رود.»

سگ گفت: «من این کار را نمی کنم!» خاله ریزه رفت پیش چوب و گفت: «ای چوب! سگ را بزن. چون گوساله را گاز نمی گیرد. گوساله از روی جوی آب نمی پَرد، به آن طرف نمی رود.»

چوب گفت: «من این کار را نمی کنم!» خاله ریزه رفت پیش آتش و گفت: «ای آتش! چوب را بسوزان. چون سگ را نمی زند. سگ، گوساله را گاز نمی گیرد. گوساله از روی آب نمی پَرد، به آن طرف نمی رود.»

آتش گفت: «من این کار را نمی کنم!» خاله ریزه رفت پیش چشمه و گفت: «ای چشمه! آتش را خاموش کن. چون آتش، چوب را نمی سوزاند. چوب، سگ را نمی زند. سگ، گوساله را گاز نمی گیرد. گوساله از روی آب نمی پَرد، به آن طرف نمی رود.»

چشمه گفت: «من این کار را نمی کنم!» خاله ریزه رفت پیش الاغ و گفت: «ای الاغ! آب چشمه را

بخور. چون چشمه، آتش را خاموش نمی کند. آتش، چوب را نمی سوزاند. چوب، سگ را نمی زند. سگ، گوساله را گاز نمی گیرد. گوساله، از روی جوی آب نمی پَرد، به آن طرف نمی رود.»



● انتخاب و باز نویسی: محمدرضا شمس

● تصویرگر: میترا عبداللهی



الاغ گفت: «من این کار را نمی کنم!»  
خاله ریزه رفت پیش دهقان و گفت: «ای دهقان!  
الاغ را بزن. الاغ، آب را نمی خورد. آب، آتش را  
خاموش نمی کند. آتش، چوب را نمی سوزاند. چوب،  
سگ را نمی زند. سگ، گوساله را گاز نمی گیرد. گوساله،  
از جوی آب نمی پرد، به آن طرف نمی رود.»  
دهقان گفت: «من این کار را نمی کنم!»  
خاله ریزه رفت پیش طناب و گفت: «ای طناب!  
دهقان را ببند. دهقان، الاغ را نمی زند. الاغ، آب  
را نمی خورد. آب، آتش را خاموش نمی کند.  
آتش، چوب را نمی سوزاند. چوب، سگ را  
نمی زند. سگ، گوساله را گاز نمی گیرد.  
گوساله، از جوی آب نمی پرد، به آن  
طرف نمی رود.»

طناب گفت: «من این کار را نمی کنم!»  
خاله ریزه رفت پیش موش و گفت: «ای  
موش! طناب را بچو. طناب، دهقان را نمی  
ببندد. دهقان، الاغ را نمی زند. الاغ، آب را نمی  
خورد. آب، آتش را خاموش نمی کند. آتش،  
چوب را نمی سوزاند. چوب، سگ را نمی زند.  
سگ، گوساله را گاز نمی گیرد. گوساله، از جوی  
آب نمی پرد. به آن طرف نمی رود.»

موش که دندان هایش خیلی می خارید، گفت: «ای به چشم!»  
و به طرف طناب دوید. طناب به طرف دهقان دوید. دهقان به طرف الاغ  
دوید. الاغ به طرف چشمه دوید. چشمه به طرف آتش رفت. آتش به  
طرف چوب رفت. چوب سگ را دنبال کرد. سگ به طرف گوساله دوید.  
گوساله ترسید و از جوی آب پرید. خاله ریزه هم خوش حال شد و با  
گوساله اش، به خانه رفت.

